



ترجمه، چیره شدن بر فرهنگ‌هاست

مترجمان خادمان فرهنگ ما هستند

جنگیز پهلوان

«جهان مدرن» نامیده می‌شود آماده نشده‌ایم، تولید نکرده‌ایم و اندکی به دور افتاده‌ایم. بنابراین برای آن که به آن حد از تولید برسیم مجبور هستیم که با دستاوردها و خلاقیت‌های فرهنگ‌های دیگر از راه ترجمه آشنا شویم. این آشنایی به رسیدن ما به حد تولید و دستیابی به خلاقیت‌های فرهنگی سرعت می‌بخشد.

آیا ما از کشورهای هستیم که بیش از حد از منابع ترجمه شده استفاده می‌کنیم؟ آیا این میزان ترجمه معنای فرهنگی خاصی دارد؟

بررسی این مساله نیاز به مطالعات و بررسی‌های آماری دارد که پرسشی به این پاسخ نه چندان اساسی را دشوار می‌کند. طرح و پرسش به این سؤال‌ها نوعی کمال‌جویی و بررسی در همه ابعاد را طلب می‌کند، اما اگر نخواهم کمال‌جو باشم باید گفت که این میزان استفاده فزاینده از ترجمه - که اصلاً مذموم نیست، و حتی نشانه‌ای خوشایند از فرهنگ دوستی و فرهنگ‌طلبی است - دستکم دو معنا دارد:

- که جهان از آن پراکندگی گذشته خارج شده است و دیگر مجموعه‌ای ناپیوسته و ناممکن از کشورهای مختلف نیست که بخواهند یا بتوانند در حصارهای بسته محدود زندگی کنند، که این کشورها به یکدیگر نزدیکتر شده‌اند و اکنون نیاز به نوعی تبادل فرهنگی و محصولات فکری و در اختیار قرار گرفتن اندیشه‌های متقابل بیش از پیش احساس می‌شود. این نزدیکی جهانی نیاز به آشنایی و دست یافتن به تجربه‌ها و دستاوردهای دیگر فرهنگ‌ها را در زمانی کوتاه طلب می‌کند و ترجمه از ابزارهایی است که این آشنایی را تسریع می‌کند.

- و آن که باید این واقعیت اندکی تلخ را بپذیریم که ما در برخی از فنون، علوم و پاره‌ای از شاخه‌های فرهنگ ذهنی خلاق نداشته و نداریم، و در دوره‌ای جدید، برای رویارویی با آن چه که

و این استفاده از ترجمه، به عنوان راهی برای دستیابی به دستاوردهای فرهنگ‌های دور و نزدیک - به گمان من - هیچ منع یا عیبی ندارد. بنابراین برخی از فرهنگ‌ها - نقل فرهنگ‌های آسیایی (اصطلاح جهان سوم دیگر اصطلاح علمی مقبولی نیست) نیاز به استفاده از ترجمه برای دستیابی به علوم، فنون و فرهنگ‌های دیگر را دارند و من این را هیچ عیبی نمی‌دانم. فرض کنید که فرهنگی دیگر بخواهد اسلام شیعه را بشناسد، ناچارست که از منابع ما استفاده کند. ما هم برای استفاده از تکنیک و فنون امروزی جهان از منابع آنها استفاده می‌کنیم. این که کدام از این دو جنبه به درد جهان امروز می‌خورد، هم مسأله‌ای ست بسیار پیچیده و هم موضوع بحث ما نیست. در هر دو حال ضرورت استفاده از ترجمه به عنوان مبنایی و روشی برای این آشنایی حس می‌شود. امروز اگر جهان بخواهد ژاپن را بشناسد، و ادبیات ژاپن را بشناسد، ناگزیرست آن را به یکی از زبان‌های زنده بخواند. پس باید ادبیات ژاپن به یکی از این زبان‌های رایج تر، انگلیسی، فرانسه، آلمانی - ترجمه و در دسترس قرار گیرند، و در این موضوع منابع ترجمه شده به انگلیسی از غنایی ویژه برخوردارند.

پس باید به منابع ترجمه شده به زبان انگلیسی رجوع کرد.



فلسفی ترجمه می کنند می اندیشند که متفکرند، فیلسوفند. کسی که کانت، هگل، نیچه یا راسل ترجمه می کند فکر می کند که درباره این تفکر صاحب نظر هم هست. در حالی که این دو مساله از هم جداست. قصدم کاستن از ارزش کار مترجم نیست، و ما همواره به شرح تفکر هم نیازمندیم و در انتها هر فرهنگی بر اساس تفکر درونی خودش پابرجا می ماند. بهر حال ما به ترجمه نیازمندیم. مترجمان ما خادمان فرهنگ ما هستند، چنانکه در طول فرهنگ ما بوده اند و اکنون هم هستند، منتهی در فرهنگی در حال گذار گاه این سوء تفاهم ها و ابهام ها هم پیش می آید.



کمیت ترجمه در ایران بیش از دیگر کشورهای جهان سوم است؟

اصلاً چنین نیست. ما باید بیش از این و چندین برابر این نیاز خود را به ترجمه برآورده کنیم. ما باید کلیه نیازهای علمی، فرهنگی و اجتماعی خود را ترجمه کنیم. کشور ما باید ده ها صدها برابر این که هست ترجمه کند - وضع فرهنگی ما بسیار حساس و دقیق است و محتاج تأمل بسیارست. هر چه بیشتر ترجمه کنیم به خلاقیت، به نیرو و توان زبان فارسی کمک بیشتری کرده ایم، به نیرو و خلاقیت تفکر ایرانی کمک کرده ایم. ما باید در ده ها حوزه دیگر که هنوز در زبان فارسی بر آنها چیره نشده ایم از راه ترجمه چیره شویم. این حوزه ها بسیار متعدد، وسیع و گسترده اند و قصد برشمردن همه را ندارم، اما ما هنوز در حال تماس با ابعاد کلی بسیاری از علوم هستیم و هنوز نتوانسته ایم به جزئیات این علوم دست یابیم و غلبه کنیم.

مرحله نخست بهر حال غلبه بر فرهنگ دیگرست. مرحله دوم را تنها با درک این نکته می یابیم که دریابیم ترجمه و تفکر یک جریان موزون مسلسل تاریخی نیست. این جریانی است مثل جریان فرهنگ و توسعه، یعنی آمیزه ای از ترجمه و تفکر، از گرفتن و

ژاپنی ها در طول قرن بیست برای شناخت غرب دست به ترجمه زدند. ما در اوایل قرون اسلامی برای آشنایی با تفکر، اندیشه و علوم یونانی - یعنی آنچه که تحت عنوان انتقال علوم یونانی به جهان اسلام نامیده می شود - به ناچار دست به ترجمه متون یونانی زدیم.

جایگاه خلاقیت کجاست؟

در آغاز ترجمه صورت می گیرد. با ترجمه آشنایی آغاز می شود. اگر توانایی فرهنگی باشد تفسیر و شرح صورت می گیرد و اگر توانایی فرهنگی مضاعفی وجود داشته باشد، خلاقیت و آفرینش رخ می دهد.

حوزه ها، فنون و رشته هایی هست که يك فرهنگ خود آنها را تجربه نکرده است. این مسأله ای اساسی ست. ما در فرهنگ خود برخی از علوم به اصطلاح امروز «اجتماعی» یا «انسانی» را به وجود نیاورده ایم و نسبت به آنها بیگانه ایم. یکی از این شاخه های علوم انسانی - مثلاً - روانشناسی ست. ما برای آشنایی با فروید، یونگ و دیگر متفکران این رشته باید با آثار آنها آشنا شویم. باید اول آنها را - چه بد باشند و چه خوب - بشناسیم. هر فرهنگ معقولی به جای ستیز با فرهنگ های دیگر سعی می کند ابتدا خردمندانه آنها را بشناسد و سپس دست به داوری بزند. داوری کردن قبل از شناخت کار سودمندانه ای نیست و اینجاست که پای «ترجمه» به میان کشیده می شود.

ترجمه یکی از آن تجربه های فرهنگی کنونی کشورهاست که باید قدر و میزان اعتبار و ارزش درست آن و معنایش شناخته شود. طبیعی ست که ما هیچگاه نمی توانیم ترجمه را جانشین آفرینش کنیم و یا ترجمه را به جای خلاقیت فرهنگی بگذاریم، ولی به هیچ روی نمی توانیم در شرایط کنونی از ترجمه بی نیاز باشیم. ترجمه جز لاینفک تفکر کنونی معاصر ماست. باید به آن ارج بگذاریم و ابعاد آن را بشناسیم.

مترجم - متفکر

ترجمه ابعاد مختلف دارد. به این علت که ما در بعضی از رشته ها هنوز توانایی و تجربه لازم را پیدا نکرده ایم این خطر هست که بعضی از آثار ترجمه شده تبدیل به تفکری محض و انحصاری بشوند. از این گریزی نیست. پدیده های فرهنگی ابعاد پیچیده دارند و نمی توان تنها به يك جنبه از آنها اکتفا کرد و نسبت به جنبه های دیگر بی اعتنا بود. ما به ترجمه نیاز داریم و در این هیچ شکی نیست اما در عین حال این خطر هست که برخی از مترجمان ما تبدیل به متفکران ما شوند. این دو مساله از هم جداست، اما عملاً می بینیم که در حوزه فلسفه، برخی از مترجمان ما که متون



خلاقیت - حتی در حیطه‌هایی که بیشتر ترجمه کرده‌ایم قدرت تفکر بهتری پیدا کنیم.

ترجمه زیاد خاص ما نیست. امریکا آنچه را که از جامعه شناسی انتقادی و نظریه‌های جامعه‌شناسی فرهنگی - یا آنچه که آلمانی‌ها تاریخ فرهنگ می‌نامندش - بدست آورده از طریق ترجمه از منابع آلمانی ست. در بسیاری از رشته‌ها، مثل علوم اجتماعی، که در حوزه فرهنگ آلمانی ست، امریکایی‌ها مصرف‌کننده ترجمه هستند.

فرهنگ‌هایی که قدرت اخذ دارند قدرت دهش هم دارند. این نوعی دادوستد فرهنگی ست، جریانی ست پیچیده که تقدم و تأخر آن فوق‌العاده دشوارست. بنابر این ما نباید دل‌نگران ترجمه زیاد باشیم، هر چه بیشتر ترجمه بشود بهترست. اما دستگاهی باید باشد، توانا و نیرومند - که به فرهنگ ایرانی دلبسته باشد و زمینه‌های ایجاد و رشد خلاقیت را از درون این تجربه‌های طولانی ترجمه فراهم کند، به خلاقیت میدان دهد.

ترجمه به معنای فرهنگ پست‌تر نیست. برگرداندن فرهنگ یعنی فرهنگ دیگر را از آن خود کردن، یا چیره شدن بر آن فرهنگ. پس ترجمه نوعی قدرت فرهنگی ست، یا به اعتباری چنین است. بسیاری از فرهنگ‌های اروپایی - مثل سوئدی، دانمارکی - برغم وجود ترجمه‌هایی از متون ادبی فارسی به آلمانی و فرانسه و انگلیسی خود در پی ترجمه این متون به زبان‌های خود هستند، چرا که می‌خواهند این تجربه را خود بکنند و این معنایی تاریخی دارد. ما باید هر آنچه که در جهان وجود دارد - و بر این هر آنچه تاکید می‌کنم - را به فارسی در آوریم. این باید آرمان ما باشد.

حیطه ادبیات

در حیطه ادبیات هم طبیعی ست که ما باید چون دیگر زمینه‌ها عمل کنیم. در ترجمه ادبیات با فکر و اندیشه و تجربه‌های فرهنگی دیگر آشنا می‌شویم. این آشنایی ابتدا ما را ممکن است به سوی تقلید و نمونه برداری سوق دهد، تقلیدی که شدید و افراطی



هم باشد، اما در مراحل بعدی به وسعت دید و نگاه و تفکر و اندیشه انتقادی منجر می‌شود. ما موفق خواهیم شد تا فرهنگ‌های دیگر را در درون فرهنگ خود هضم کنیم و راجع به آنها تأمل کنیم و این تأمل آغاز تفکر و خلاقیت است.

در زمینه ادبیات جهان ما باید آرمانی بزرگ و جاه‌طلبانه را مد نظر قرار دهیم، همه ادبیات دنیا را به فارسی برگردانیم. این ترجمه‌ها زبان ما را غنی می‌کند. ما در آمیزش با فرهنگ‌های دیگر سعی می‌کنیم زبان و فرهنگ خود را بیازماییم و این آزمون نه تنها زبان ما را که تجلی تفکر ماست غنی می‌سازد، بلکه به نوعی خودش فرهنگ ما را هم غنی می‌کند. هر آزمونی يك تجربه. يك امید، يك نورست.

ترجمه یعنی غربزدگی یا استعمار فرهنگی؟

به نظرم دیگر این تعبیر غربزدگی دیگر تعبیری فوق‌العاده پیچیده است. الان در آستانه قرن بیست یکم فرهنگ‌های جهان در مقابل هم قرار گرفته‌اند و نیز در مقابل عظیم‌ترین و بزرگترین تجربه مشترک‌شان. باید تکلیف‌شان را با هم روشن کنند. جهان قرن بیست و یکم جهان آمیزش، وحدت و در عین حال تکثیر و تنوع است. اما به نظر من همه فرهنگ‌ها امیدی به بقا در این وضعیت تنوع و تکثیر نخواهند داشت. فرهنگ‌هایی بقا خواهند داشت که از خود مایه بگذارند، بتوانند اندیشه بگذارند، برای اندیشیدن باید شناخت داشت و برای شناخت باید مطالعه و بررسی کرد. يك جنبه از مطالعه و بررسی اینست که باید نظام تحقیقات و فرهنگ خود را در زبان مادری آنقدر غنی کنید که فرزند شما و پژوهشگر شما نیازمند فراگیری زبان‌های دیگر نباشد. ژاپنی‌ها مدتهاست چنین می‌کنند. اکثر ژاپنی‌هایی که دیده‌ام يك زبان دیگر را می‌دانند اما مدتهاست که متون اصلی و پایه‌ای و بنیادی را به ژاپنی فرا می‌گیرند. این مسأله‌ای محوری و اساسی ست. ما باید این کار را به کمال بکنیم و به جایی برسیم که در جهان در حال آمیزش به نوعی دادوستد برابر برسیم.

ما باید از همه فرهنگ‌ها برگیریم. نه تنها از فرهنگ غرب، که در فنون و حوزه‌هایی پیش گرفته‌اند، بلکه در بعضی از حوزه‌ها از شرق، نه به معنای کشورهای سوسیالیستی که اکنون از هم گسیخته است بلکه از خاور و از فرهنگ‌های آسیایی. تفکر و تعمق عظیمی که فرهنگ خاور زمین در فرهنگ بستری کرده است و ما آسیایی‌ها خود متوجه آن نیستیم. ما باید نسبت به خود آسیا به تفکر بپردازیم. ما آسیا را و افریقا را از چشم غرب نگریسته‌ایم و می‌نگریم. ما باید تأمل کنیم و از طریق ترجمه از شرق، به شناخت

تازه، جدید و بی واسطه‌ای از آسیا دست یابیم، از چین و اندونزی. بازاری در تحقیقات خود به این نتیجه شگرف رسیده است که ۴۰ درصد از واژگان زبان اندونزی فارسی ست. امروزه در ترکیه ۱۸ میلیون علوی وجود دارند که ریشه ایرانی - شیعی دارند. ما باید به این ارقام و اهمیت آن آگاهی داشته باشیم. بگذارید همه تبلیغات به فارسی درآید و جوان‌های ما همه چیز را به فارسی بخوانند.

ترجمه و پیشینه آن در سده‌های اول

تمدن اسلامی از راه ترجمه به شناخت علوم و تمدن‌های دیگر رسید، به خصوص از ترجمه آثار و متون تمدن یونانی، رومی و ایرانی. نظام کشورداری اسلامی چیزی جز نظام کشورداری ایرانی نیست. این تنها از راه شناخت نظام ایرانی به وجود آمده است. بهترین کتاب کشورداری اسلامی، یعنی احکام سلطانیه ماوردی چیزی جز تأثیرپذیری از تفکر کشورداران ایرانی نیست. احکام سلطانیه ماوردی مهمترین متن کشورداری اسلامی ست. در دوره اسلامی ترجمه نقش مهمی بازی کرد و در همین دوره بسیاری از اندیشمندان ایرانی چون فارابی در واقع از راه آشنایی با متون ترجمه شده به آن مقام رسید و تفکر سیاسی و یونانی را به نوعی تفکر خاص مورد نیاز جهان و تمدن اسلامی بدل کرد. به تدریج در دوره قاجار - و بخصوص از قاجار به این سو - ایران احساس کرد که در حوزه‌هایی از رشته‌های علمی از غرب عقب مانده است.

در زمینه ادبیات - که شروع سلسله قاجار تقریباً با دوره پس از انقلاب کبیر فرانسه هم زمانی دارد - میل ایرانیان - فراگیری از غرب بیشتر می‌شود. این میل در ایران نیز در کلیه آنچه که تمدن خاوری و غیر غربی نامیده می‌شود پیش می‌آید. در این دوره هاست که افریقا و امریکای لاتین هنوز نقشی و اثری ندارند و تمدنی گسترده و به هم پیوسته و متنوع در جهان در برابر غرب ایستاده بود و آن آسیا بود. بنابر این می‌توان گفت که آسیائیان در واقع در برابر غرب شروع به واکنش می‌کنند. کتاب نظریه تمدن از فوکوت ساوایوکی جی که پیش از انقلاب مشروطیت ایران توسط یکی از متفکران ژاپن نگاشته شده درباره رویارویی با تمدن غرب و فراگیری از قبل در عین حفظ استقلال و هویت فرهنگی مطالبی ارزنده نوشته است. آسیایی‌ها در دوره‌هایی نسبت به تمدن غرب واکنش داشته‌اند.

در دوره‌هایی البته استعمار کشورهایی چون هند را در نور دیده، اما هندیان پس از کسب استقلال سیاسی به تأمل و تفکر و سپس تردید در باره تمدن غرب پرداختند. ما نیز تنها در مقابله و در تأمل، تردید و سپس گزینش خردمندانه می‌توانیم تفکر راستین تمدن آسیایی را که هویتی عمیق هم دارد دامن بزنیم و در برابر غرب ارزش‌هایی نوین عرضه کنیم اما ابزار و تکنولوژی را غرب به جهان عرضه کرده و ما اگر در برابر این فراگیری تردید کنیم اشتباه

کرده‌ایم. متأسفانه در ایران بر اثر رواج برخی اندیشه‌های مبهم و دل‌تنگ نسبت به گذشته و حتی مردد به آینده، این تبدیل به مفهوم غریزدگی شده. ما باید در جهان پیچیده کنونی با شرکت در این جهان برای خود هویتی منحصر و ویژه دست و پا کنیم، و اگر تنبلی و کاهلی کنیم و فقط مصرف کنیم مستحیل خواهیم شد. هر فرهنگی به میزانی که اندیشه می‌کند بر جا می‌ماند.

ترجمه حوزه‌ای ست برای مقابله و آمیزش و تأمل و تردید و

خلاقت.

کنترل بر ترجمه

با کپی رایت مخالفم. کپی رایت نه به ترجمه که به تمام فرهنگ برمی‌گردد. جهان آینده جهانی است که در آن نرم‌افزار فروخته خواهد شد، یعنی حاصل اندیشه و این مهم‌ترین و گرانبهاترین ماده در جهان آینده است. من در حوزه ترجمه با کپی رایت مخالفم.

و چند مقام اداری هم نمی‌توانند بنشینند و بگویند که ما از حالا خودمان تالیف می‌کنیم و ترجمه نمی‌خواهیم. هر فرهنگی باید در درون خود مکانیزم طبیعی گزینش، انتخاب و ایجاد را به وجود آورد. تصمیم اداری به این فرایند لطمه می‌زند. تصمیم اداری می‌تواند زمینه‌ساز کار خوب باشد و می‌تواند زمینه‌ساز کار بد هم باشد. سازمان باید به صورت طبیعی شکل بگیرد. در حوزه‌هایی از علوم انسانی دانشگاه‌ها می‌دانند نیازها و اولویت‌ها چیست و در حوزه ادبیات هم روشنفکران و اندیشمندان راستین می‌دانند چه نوع ترجمه‌ای مورد نیازست. در هر حوزه اهل حوزه می‌تواند نظر بدهد. ضمن اینکه محدودیت نباید به وجود آید آگاهم به اینکه گشاده نظری گسترده زبان‌بار ما مرهم است ولی این زبان کمتر از آن است که مساله به دست تصمیمات عده‌ای معین بیافتد که بنشینند و تصمیم بگیرند.

